

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

سازمان انقلابی افغانستان

۱۵ جنوری ۲۰۱۴

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش چهاردهم

بنیادگرایی اسلامی

بنیادگرایی اسلامی در افغانستان به گرایش های اخوانی، دیوبندی و وهابی اطلاق می گردد که ایدئولوژی تمام آن ها بر رادیکالیزم اسلامی، فاشیزم، سنتگرایی فئودالی و مخالفت با هر نوع پیشرفت و ترقی بنا یافته است. این بنیادگرایی با ثروت اندوزی، ضدیت با آزادی زنان، ستم بر توده های مردم و خدمت به ستمگران تعریف می گردد. در دو دوره پنجاه ساله ای که این جریان در افغانستان حاکم شد، غیر از چپاول، غارت و آدم کشی به هیچ ارزشی پابند نبود و نشان داد که در ایدئولوژی و اسلام اینان غیر از جهالت، بی فرهنگی و وطنفروشی چیز دیگری وجود ندارد. در افغانستان ابتداء بنیادگرایی اخوانی و بعد دیوبندی و وهابی وارد عرصه سیاسی شد.

اخوان المسلمین و نظرات آن به وسیله حسن البنا، محمد قطب و سید قطب تدوین گردید. تشکل اخوان المسلمین بار اول در ۱۹۳۸ در مصر تأسیس شد. بعد ابوالاعلی مودودی در هند نیز به اخوان المسلمین رو آورد و بر مبنای آن «جماعت اسلامی» را ایجاد کرد. این تفکر که شرایط معاصر و مسایل اقتصاد را در چارچوب خاصی مطرح می ساخت، خود را آینده نگر معرفی کرده و مخالف تحصیل زنان در چارچوب خاصی نبود. اخوانی ها در مخالفت با افکار انقلابی مارکسیستی قرار داشته، حریم مالکیت خصوصی را احترام می گذارند. زجر و استثمار توده های مردم را خدا دادی دانسته و برای صابران، در آخرت وعده بهشت می دهند. این تفکر از طریق تحصیل کنندگان الازهر به افغانستان راه پیدا کرد. غلام محمد نیازی استاد فاکولته شرعیات پوهنتون کابل با نظر اخوانی «نهیضت اسلامی» را که بعدها «سازمان جوانان مسلمان» نام گرفت، ایجاد کرد. در کنار نیازی، انجنیر سیف الرحمن، گلبدین و برهان الدین در ایجاد این تشکیلات نقش اساسی داشتند.

گلبدین که چندی بعد به جنایتکارترین رهبر این جریان مبدل شد، باشنده ولسوالی امام صاحب ولایت کندز و از قوم خروتی است. وی بعد از صنف ششم به لیسه حربی شامل شد، اما به خاطر ضعف اخلاقی با رسوائی خاصی از این لیسه اخراج گردید و بعد شامل فاکولته انجنیری پوهنتون کابل شد. او به نوشته های سید قطب، محمد قطب و حسن البنا رو آورد و به عضویت نهضت جوانان در آمد و به فعال ترین فرد این جریان در پوهنتون مبدل گردید. اخوانی ها با ضدیت هستریک در برابر آزادی زنان بر روی دختران «بی حجاب» تیزاب می ریختند و بعدها این جریان، مخصوصاً خود گلبدین به «تیزاب پاش» معروف شد. اخوانی ها در جریان مبارزات دهه چهل از دشمنان اصلی جریان شعله جاوید به حساب می آمدند. اخوانی ها، شعله ئی های نیرومند را کمونیست های خطرناک و دشمنان

اصلی دین می دانستند و با استفاده از طالبان مساجد، همیشه در رویارویی با شعله ئی ها قرار می گرفتند. اخوانی ها در اتحادیه محصلان قادر به کسب آرای کمی شدند و از این که شعله ئی ها در این انتخابات به تنهایی از تمام جریانات سیاسی رأی بیشتری آوردند، رهبران اخوانی را سخت تکان داد و در جنگی که در سال ۱۹۷۲ با شعله ئی ها در ساحه کفترای پوهنتون کابل مقابل فاکولته ساینس به راه انداختند، سیدال سخندان یکی از سخنرانان و چهره های انقلابی نامدار کشور با کارد گلبدین جلاذ جان باخت. قاتل دستگیر و بعد در همان سال به وسیله موسی شفیق که خود پیرو افکار اخوانی و امریکائی بود، رها گردید.

در زمان جمهوری داوودخان، رویارویی سختی میان داوود و این جریان در گرفت که ۲۰۰ تن از اعضاء و هواداران آن دستگیر و سه تن به شمول نیازی اعدام شدند. اعضای ارشد و رهبران اخوانی به پاکستان گریختند و خود را به «آی. اس. آی» فروختند. این فراریان شامل گلبدین، ربانی، مسعود، حقانی، انجنیر ایوب، سید نورالله، حاجی دین محمد، مولوی حسین، انجنیر جان محمد، قاضی امین و مولوی خالص می شدند. گلبدین به کودتا علیه داوود می اندیشید و مسعود مدعی است که طرفدار نبرد مسلحانه بوده و چند بار با گلبدین مشاجرات سختی داشته که باری به زد و خورد میان شان انجامیده است. در اواخر ۱۹۷۵ ربانی هم به پاکستان گریخت. مسعود، انجنیر ایوب، سید نورالله عماد و عده دیگری که دری زبان و تاجیک بودند در کنار ربانی قرار گرفته و «جمعیت اسلامی افغانستان» را ساختند، اما حقانی، قاضی امین، مولوی خالص، حاجی دین محمد، مولوی حسین و دیگران که پشتون و پشتوزبان بودند در کنار گلبدین ایستاده و «حزب اسلامی افغانستان» را ایجاد کردند. اما بعد از کودتای ثور و تجاوز شوروی به افغانستان، میان اخوانی ها کشیدگی های بسیاری به وجود آمد و همه آنان خود را به «آی. اس. آی» و «سی. آی. ای» فروختند و وقتی به قدرت رسیدند، نشان دادند که چه درندگانی اند. اینان تنها در کابل ۶۵ هزار توده کابلی را کشتار نمودند و از تجاوز به دختران مردم اباء نکردند.

فرقه دیوبندیزم را که قاسم تنطوی (۱۸۳۳-۱۸۷۷) و رشید گنگوهی در هندوستان پایه گذاری کردند، ابتداء جنبه ضد استعماری داشت. اولین مدرسه آن در هند مرکزی تأسیس گردید. قیام های مهم مسلمانان در ۱۸۵۷ نقطه عطف حرکات ضد انگلیسی در هند بود که بعد مسلمانان را به گروه های مختلفی تقسیم کرد. دیوبندی ها می خواستند نسل جدید و آموزش دیده ای تربیت کنند که بر اساس آگاهی، تجربیات معنوی، شریعت و طریقت، ارزش های اسلامی را احیاء نمایند. دیوبندی ها با کلیه اشکال سلسله مراتب در جامعه اسلامی مخالف بودند، برای زنان در جامعه نقشی قایل نبوده و مذهب شیعه را قبول نداشتند. اما طالبان در افغانستان و پاکستان بیشتر از قیدهائی که در دیوبندی آمده، در تطبیق دین و شریعت افراط کردند. دیوبندی ها در ۱۹۶۷ حدود ۹۰۰۰ مدرسه در سراسر آسیای جنوبی داشتند. دیوبندی ها در زمان ظاهرشاه در افغانستان مدارس تأسیس کردند، اما قادر به نفوذ در میان توده های مردم نشدند. این جریان بعد از تأسیس پاکستان رشد بسیاری کرد و بعد از تأسیس «جمعیت العلمای اسلام» که بر تفکر دیوبندی استوار بود، مولانا غلام غوث هزاروی آن را به یک حزب سیاسی مبدل کرد که بعد به چند دسته تقسیم شد. مولانا مفتی محمود یکی از رهبران این حزب بود که توانست در میان پشتون های پشتونخوا و بلوچستان نفوذ قابل ملاحظه ای پیدا کند. در پایان دوره ضیاءالحق تعداد مدارس ثبت شده در پاکستان به هشت هزار و تعداد ثبت نشده به ۲۵ هزار می رسید که مهمترین آنها مدرسه حقانیه در «اکوره ختک» و بن نوری در کراچی بود. ملا عمر و اکثر رهبران طالب در مدرسه دیوبندی بن نوری درس خوانده اند.

در کنار این جریانات بنیادگرا، جریان اشرافی و لیبرالی تصوفی نیز شکل گرفت. خاندان مجددی که پیرو تصوف چشتیه و خاندان گیلانی که پیرو قادریه بودند، نیز در سیاست های افغانستان قبل از ایجاد جریان اخوانی، دیوبندی و وهابی نقش مهمی داشتند و خاندان مجددی که در مخالفت با شاه امان الله و ریفورم های او به جواسیس انگلیسی

شهرت یافتند نیز در جریان جنگ علیه شوروی مشهور شدند. ما با این چند سطر زیر عنوان بنیادگرائی اسلامی بسنده کرده، بعد از این نظریات و عملکردهای آنان را به عنوان دشمنان قسم خورده مردم افغانستان در متن تاریخ به بحث می گیریم.